



چرا شکوه فلسفی گذشته ما به زمان حال منتقل نشد / فلسفه ذات و جوهر فرهنگ

دکتر حسن بلخاری قهی با بیان اینکه فلسفه ذات و جوهر فرهنگ محسوب می‌شود، فلسفه و فرهنگ را مکمل یکدیگر دانست و گفت: فلسفه اجازه می‌دهد عقل در عرصه فرهنگ حضوری پایا و موثر داشته باشد. حضوری که سلامت فرهنگ را تضمین کرده و به ویژه عامل پویایی آن به شمار می‌آید.

دکتر حسن بلخاری قهی با بیان اینکه فلسفه ذات و جوهر فرهنگ محسوب می‌شود، فلسفه و فرهنگ را مکمل یکدیگر دانست و گفت: فلسفه اجازه می‌دهد عقل در عرصه فرهنگ حضوری پایا و موثر داشته باشد. حضوری که سلامت فرهنگ را تضمین کرده و به ویژه عامل پویایی آن به شمار می‌آید. دانشیار گروه مطالعات عالی هنر دانشگاه تهران با بیان اینکه تعریف فرهنگ در ایران متفاوت از دیگر قلمروها نیست درباره مفهوم فرهنگ به خبرنگار مهر گفت: فرهنگ مجموعه کاملی است از ایده‌ها، عقیده‌ها، آرمانها و نیز شیوه‌ها و سلوکی که انسانها برای زیست مادی و معنوی خود برگزیده و بر بنیاد آن زندگی می‌کنند. گرچه قدرت رسانه‌ها و سرعت تحولات در جهان تکنیکال امروز، جهان ایده‌ها و مفاهیم را نیز به نوعی سیالیت و دچار فقدان ثبات و قرار ساخته، اما به هرحال همچنان فرهنگ مجموعه همان مولفه‌هایی است و در همه جا همین معنا را دارد.

وی افزود: جایگاه، نوع تاثیرگذاری و مهمتر از آن، مبانی موثر در ظهور آن مولفه‌ها در جوامع مختلف متفاوت است. به عنوان مثال در برخی جوامع وحی که یک منبع فرابشری است موثر در ساختار و مفاهیم جاری در بطن ایده‌ها و عقاید است و در برخی جوامع خود بشر چنین ویژگی دارد و این بدین دلیل است که در باب منابع فرهنگ، حضوری وجود دارد که همان وحیانیت و بشریت است. فرهنگها یا منبع وحیانی دارند یا بشری. امر سومی وجود ندارد.

وی ادامه داد: تنها ایده سومی وجود دارد که مبانی و اصول را با ایمان به آسمان، از آسمان می‌گیرد و در عین حال به دستاوردهای فکری و عقلی بشر اعتماد می‌کند. در این صورت مفهوم حاصل، فرهنگ جامع و کاملی است که می‌بایست آرمان تمامی جوامع باشد. انسان هرچه می‌خواهد آزمون و خطا کند، عرصه زمان برای او باز است اما روزی ناگزیر است اعتراف کند بدون تکیه بر آسمان و اعتماد به زمین، فرهنگ متعالی شکل نمی‌گیرد.

رئیس کرسی هنر در هیئت حمایت از کرسی‌های نظریه‌پردازی درباره نسبت فرهنگ با تفکر فلسفی گفت: فلسفه به عنوان امکان عقیدین و اندیشیدن بشر، جوهر فرهنگ است. اندیشیدنی که هم در گزاره‌های آسمانی و مافوق بشری تامل می‌کند و هم در دستاوردهای نبوغ انسانی. فلسفه از ابداعات شگفت و شگرف و متعالی انسان است. دستگاهی فکری که هم نوع نگاه به هستی را پیشنهاد می‌دهد، هم رسیدن به اصولی متقن در درک و فهم هستی و هم تدوین قضایایی در صورت بندی هستی را. فلسفه قلمرویی است که عقل در بستر آن به کمال می‌رسد و البته خود فلسفه نیز به قدرت آن بالغ می‌شود و به همین دلیل ذات و جوهر فرهنگ محسوب می‌شود. فلسفه اجازه می‌دهد عقل در عرصه فرهنگ حضوری پایا و موثر داشته باشد. حضوری که سلامت فرهنگ را تضمین کرده و به ویژه عامل پویایی آن به شمار می‌آید. عرصه فرهنگ متکثر است، هرچه عقل در این عرصه‌ها حضور بیشتری داشته باشد این قلمروها به مفهوم ذاتی فرهنگ نزدیکتر می‌شوند.

بلخاری در پاسخ به این سوال که در چه زمینه‌های فرهنگی شاهد رشد تفکرات فلسفی هستیم، این‌طور پاسخ داد: در ایران فلسفه همچنان دانشی لوکس محسوب می‌شود و این موضوع باز می‌گردد به زبان صعب و سخت فلسفه و به قلمروهایی که بیشتر شیفته محسوسات هستند تا معقولات. لابد به این دلیل که محسوسات سهل‌الدرک تر و سهل‌الوصول ترند. از این رو دقیقاً نمی‌توان گفت در چه زمینه‌های فرهنگی شاهد رشد تفکرات فلسفی هستیم لکن این امید و انتظار را داریم که تمامی عرصه‌های فرهنگی به مبانی و بنیان‌های نظری زمینه‌مورد عمل خویش بیانیدیشند. بدین صورت طرق رسیدن به اهداف درست تر و نتایج حاصله کاملتر و بهتر خواهد بود.

عضو هیئت علمی دانشگاه تهران درباره اینکه چرا فرهنگ جامعه ما نتوانسته است شکوه فلسفی دوران گذشته خود را به زمان حال منتقل کند، گفت: اول اینکه زبان نظری عملی فرهنگ ما که در قرون سوم، چهارم و پنجم در اوج بود پس از مدتی به یک زبان نظری صرف تبدیل شد. این تبدیل، توانایی فرهنگ را در تحول و نیز انتقال دستاوردهای خود به آینده، در بستر تلائم میان ایده و عمل یا نظر و تجربه تقلیل داد. نظریه‌پردازی صرف، ایده‌های عظیمی در بطن خود می‌پروراند اما اگر به عمل پیوند نیابد عقیم و سترون خواهد بود. اگر ایده‌ها در عمل محک نخورند یا توانایی خود را در تصرف و تسخیر نشان ندهند صرفاً تاریخ اندیشه را می‌سازند نه تاریخ فرهنگ؛ فرهنگ را؛ که وابسته به تلائم دو سویه نظر و عمل است. دستاوردهای تکنیکی یک جامعه قطعاً جزئی از مفهوم کلی فرهنگ آن جامعه خواهد بود. بنابر این فرهنگی که فاقد اجزای صحیح یا تمامی اجزا باشد خواه ناخواه تأثیر و حضور خود را از دست خواهد داد. اگر این نبود موج بزرگ تقلید از غرب و تلاش برخی برای تئوریزه کردن آن در مشروطیت، رخ نمی‌داد.

وی ادامه داد: دوم این که آثار مادی با شکوه مان که خود دستاورد شکوه نظری اعتقاداتمان بود در قلمرو نظریه پردازی به قوانین تبدیل نشد. عقل و علم ضامن بقای دستاوردهای بشر هستند، اما این هنگامی است که این دستاوردها در قالب نظریه هایی تدوین شده و بمانند. آیا فرهنگ ما به عنوان مثال در معماری که یکی از اجزای ذاتی فرهنگ است نظریه های ماندگار دارد؟ قطعاً نظریه هایی بوده ورنه مکتب عظیم اصفهان که تکیه بر مکاتب پیش از خود چون تیموری دارد ظاهر نمی شد اما این نظریه ها به عنوان مهارتها و استعدادهای فردی و نبوغ شخصی معماران، مهندسان، بنایان و هنرمندان مطرح بود و نه دستورالعمل ها و قوانین. به عبارتی نظریه ها بیشتر در استعدادها ظهور می کرد تا صورت نظری یافتن این استعدادها. همین موضوع باعث عدم انتقال تجارب عظیم فنی و عملی به نسلهای بعدی شد.

بلخاری راهکارهای لازم برای رسیدن به شکوه فلسفی گذشته در جهان امروز را باز خوانی تاریخ گذشته با رویکردی مبتنی بر فلسفه تاریخ دانست و گفت: رویکردی که تمام تحولات تاریخی را با نظری فلسفی مورد تحلیل و موشکافی قرار می دهد. نقطه ضعف ها را آشکار و نقاط قوت را بر ملا می سازد و مهمتر اینکه راه های تقویت قوت ها و غلبه بر ضعفها را بیان می کند. همچنین توجه به دستاوردهایی که بشر امروز بدان دست یافته است راهکار موثری برای کسب دوباره آن شکوه فلسفی است. اعتماد به آنچه حاصل عقلانیت بشر است و استفاده از آن برای رشد و تعالی. مسئولان و متفکران، هر دو، در این عرصه مسئولند. کارگزارانی که وظیفه تمهید فضا و امکانات برای تأمل فلسفی در این عرصه را دارند و متفکرانی که باید در این عرصه نظریه پردازی کنند هر دو مسئولیت مهمی بر عهده دارند.

عضو هیئت علمی دانشگاه تهران اعتماد به عقل و وحی را از بزرگترین سرمایه ها و نقاط قوت فلسفی جامعه ایران عنوان کرد و گفت: حضور توامان هر دو و مهمتر از آن حضور در عرصه های تصمیم گیری کلان فرهنگی کشور یک ضرورت مطلق است. از سوی دیگر شکاف میان نظر و عمل که مدتهاست گریبانگیر فرهنگ ما شده است و نیز عدم توجه به تجربه ها و دستاوردهای تجربی گسست میان نظر و عمل که دو بال اصلی فرهنگ هستند را برای ما به ارمغان آورده که البته نتیجه ای جز ضعف و فتوری فرهنگ نخواهد داشت. غافل از این که در قرآن گاه از تجربه به عنوان یکی از طرق رسیدن به یقین و اطمینان سخن گفته شده است. داستان «او لم تومن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی « ابراهیم را در داستان احیای مردگان و کشتن پرنندگان و بر کوه نهادن آنها گواه بر این موضوع است.